

# عرض سپاه اوزون حسن

تألیف جلال‌الدین محمد دوانی

بکوشش ایرج افشار

رساله‌ای که در اینجا چاپ میشود از آثار دانشمند مشهور ملا جلال‌الدین دوانی (درگذشته در ۹۰۸) است. دوانی در دربار ابوالنصر بهادرخان معروف باوزون‌حسن از سلاطین آق‌قویونلو، پایه‌ای بلند و مقامی ارجمند داشت.

موضوع این رساله عبارت از وصف و بیان عرض سپاه اوزون حسن است. پس، از این نظر که چگونگی یکی از وقایع تاریخی را متضمن می‌باشد و ضمناً چون شامل فواید لغوی از نظر اصطلاحات سپاهی و دیوانی و حکومتی است و همچنین چون نکته‌هایی در باره رجال سیاسی و سران سپاه دستگاه حکومت اوزون حسن از این رساله مستفاد میشود بچاپ آن مبادرت گردید.

در تصحیح این متن از سه نسخه استفاده شد:

الف) نسخه شماره ۱۱۴۷/۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه که نسخه‌ای کهنه و اساس چاپ حاضر است و از شواهد و قرائنی که دو نسخه دیده میشود در زمان غیبات‌الدین منصور دشتکی (درگذشته در ۹۴۸) نوشته شده است. نگاه کنید به ص ۲۲۴۵ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، تألیف آقای محمدتقی دانش‌پژوه. این نسخه بخط نستعلیق خوانای بخته‌ای است و بعضی قواعد کتابت قدیم مانند خود، خدای (خود، خدای) در آن وجود دارد که عیناً در چاپ رعایت شد.

ب) نسخه شماره ۱۰۲۱/۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه مورخ سال ۹۳۹ که بخطی ناخواناست (نگاه کنید به ص ۲۲۴۵ از فهرست کتابخانه مذکور).

ج) نسخه ملکی نگارنده که در ضمن جنک مفصلی و متعلق باواخر قرن یازدهم است.

یست و هشتم فروردین ۱۳۳۵

[۱<sup>b</sup>] بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رب اعنی بالاتمام ۱ اللهم صل علی محمد وآله وصحبه ۲ اجمعین قال الله سبحانه  
وتعالی، ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

- از یرتواشعه ۱ این نیرقدسی بینایان منظر ۳ تحقیق را این معنی ۴ معاین و  
۵ شامده ۵ گردد که عرصه فسیح ربع سکون مضرب خیام دولت و محط  
سرادق سعادت مندی ۶ تواند بود که وجهه ۷ همت و قبله نهمت او صلاح  
امور عباد و بلاد و نظم مصالح ایشان در معاش و معاد باشد • و میدان وسیع  
هامون جولانگاه باره عزت و میدانگاه حشمت صاحب دولتی خواهد بود  
۱۰ که مقصد کلی و مطلب اصلی او اعلاء معالم دین و احیاء مراسم شرع  
مبین باشد • توسن ایام رام اسر و نهی کسی باشد • که تعظیم ۹ او اسر و  
نواهی الهی را اجل مطالب داند • و کره بد لگام سپهر در ربه تسخیر  
کسی در آید ۱۰ که رایض احکام شریعت سیدالانام را علیه افضل التحیه  
والسلم ۱۱ منقاد باشد • جنیت کشان سعاده ازلی بجای گلگون خوش خرام  
و شبذیز تیز گام اشهب صبح و ادهم شام بطویل ۱۲ اقتدار کامکاری بندند  
۱۵ که عطف ۱۳ عنان عزیمتش بجانب صلاح حال و فراغ بال عاجزان شکسته بال  
باشد • رایضان عنایت لم یزلی بعوض کمیت باد پای و سمند جهان پیمای  
ابرش آفتاب و نقره خنگ [۲<sup>a</sup>] ماه را در مقود تذلیل عالیمقداری کشند  
که در میدان سعاده گوی متابعت شریعت از همگنان بر باید • عروج بر معارج  
۲۰ فلک سروری کسی را میسر گردد که سر خضوع بر آستان ۱۴ دین نهد • و صعود

- 
- ۱- ج : ندارد      ۲- ج : ندارد      ۳- ج : نظر      ۴- ج : ندارد  
۵- الف : معاین و مشاهد و معاین      ۶- ج : عظمت دولت مندی  
۷- ج : وجهه ب: جهته      ۸- ج : باد      ۹- ج : ندارد      ۱۰- ج : آرند  
۱۱- ج : سید المرسلین صلی الله علیه وآله را      ۱۲- الف : برطویل، ب: رابرطویل  
۱۳- ب : عطف      ۱۴- ج : آستانه

بر مصاعد کامکاری آنرا مسلم شود که خاک راه شریعت سیدالمرسلین  
صلی الله علیه و آله وسلم باشد.

بیت

ز خاک پای تو هر ذره که برخیزد

بر آسمان رود و کار آفتاب کند

آینه تیغ گاهی چهره مقصود بنماید که از تعظیم ملت زهرا صیقل  
پذیرد. ونهال رمح وقتی میوه مراد بار آورد که از شرع شریعت غرا  
آبشخور گیرد. گرد معرکه که کجحل الجواهر دولتست آنگاه روشنی دیده  
امید بخشد که از ضیاء نصرت دین محمدی انگیزد. و باد عزیمت آن دم  
بر چمن اقبال وزد که از سر کوی تقویت شرع احمدی خیزد. از سهام  
حوادث زمان صاحب دولتی اسان یافت که بباطن پاک درویشان صافی دل  
پناه آورد. ووصول بنهایت مراد کسی را دست داد که در وقت توجه  
اسفار و تعرض اخطار بدرقه راه از همت مقیمان مدرسه و ساکنان خانقاه  
جست. تاج سلطنت بر سر خسروی قرار یافت که مدد از نظر بی سروپایان  
تاج بخش طلب کرد. تخت خلافت مستقر پادشاهی شد که از خاطر گدایان  
توانگر دل در یوزه نمود.

بیت

بر در میکده زندان قلندر باشند

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

ومصداق این مقال صورت حال همایون فال خاندان عظیم و دودمان  
قدیم حضرة خلافة دستگاه ، پادشاه دین پناه ، خسرو جمشید انتباه ، المؤید  
من السماء ، المظفر علی الاعداء ، الغازی فی سبیل الله ، المجاهد لاعلاء [b] کلمة الله ،  
مبعوث المائة التاسعة ، المنعوت بالمکارم النبيلة الواسعة ، اعظم اکاسره زمان ،

۱- ج : قبول ۲- ج : مراد و سرام ، ب : مرام ۳- ج : این جمله را ندارد  
۴- ب ، ج : آکاسره الزمان

- افخم قیاصره دوران ، ۱ ملاذخواقین او ان ۲ ، خلیفه الرحمان ، صاحب الزمان السلطان ابوالنصر حسن بیک بهادر خان خلدالله تعالی ظلایه علی مفارق اهل الایمان ما تجدد الملوان است که همیشه آشیانه معشش همای عرش نهمت افراد امجاد این خانواده کنگره قصر عدالت و شرفاء ۳ حصن حصین و رأفت و بسالت بوده و هست • شیمه کریمه ایشان رعیه پروری ، و سچیّه ۵ قدیمه ایشان عدالت گستری • اصناف عباد در ظل رأفت ایشان در کنف امن و امان • و اکناف بلاد از میامن انوار عدالتشان مصون از آسیب حوادث زمان • همگی سمیر ضمیرشان ترفه ۴ حال رعایا ، و کلی مطالب خاطر دریا مقاطرشان تفریح ۵ بال برایا • کف کریمشان ضامن ارزاق انام • جود عمیمشان کفیل مصالح جمهور اهل اسلام • عنوان صحیفه مکارم عمیمه ایشان ۱۰ تقویّه شریعه سید المرسلین • سر دفتر دیوان مناقب عظیمشان تمشیت احکام دین مبین • با کمال حشمت همیشه در یوزه از باطن معمور درویشان خراب صورّه نمایند ، و با فرط رزانت و ذکاء در عظیم امور استشاره از ارباب قلوب سلیمه فرمایند • لاجرم آفتاب دولت این خانواده روز بروز در معارج اقبال مترقی بوده و هست و کواکب عظمتشان یوماً فیوماً در مدارج ۱۵ جاه و جلال متصاعد • تا درین فرصت که خورشید صولت قاهره و کواکب دولت باهره بپرج شرف رسید ، و صبح ظهور مظهر موعود از مشرق بضع سنین طلوع کرد بر وجهی که بیداران آگاه را درین معنی شکی نماند • و معجز عظیم قرآن قدیم و فرقان کریم که بتقلب دهور و ازمان نسخ و تبدیل [ ۳<sup>ا</sup> ] را بان مجال تطرق نیست بتازگی بر همگنان ظاهر گشت • ۲۰ هر ۶ مدبری که خفاش وار ۷ در مقابل خورشید این دولت روز افزون به مقابله برخواست از تاب اشعد تیغ جهانگیر فی الحال در کنج اختفا و انتفا منزوی شد ، و هر کهنه دولتی که روز اقبالش بشام ادبار رسیده بود ۸ چون متعرض معارضه شد آفتاب عمرش بیک نفس غروب کرد • بناء بی بنیاد دولت اعدا کبئیان القصور علی الثلوج از تعاکس انوار آفتاب عالمتاب این ۲۵

۱- ب، ج : قیاصره الدوران ۲- ب : خواقین الاوان ۳- ج : شرفات ۴- ج : ترفه  
 ۵- ج : ترفیع ۶- ج : که ۷- الف : ( کرم خوردگی ) ۸- ج : انجاسیده

دولت متلاشی شد و ارکان جاه اضداد که چون لشکر ظلمت در اطراف جهان منتشر شده بود از پرتو صبح اقبال آن حضرت بیکدم محو شد. هر که سر از طوق انقیاد آن خلیفه خدای بیرون برد ابلیس وار طوق لعنت در گردن خود دید. و هر کسی که پای از جاده اطاعت او بیرون نهاد پای بند شقاوت ازلی گردید. و چون بقای دولت اسلاف عظام بمکان اخلاف کرام صورت بندد و دوام مآثر اجداد امجاد بتعاقب مفاخر اولاد انجاد منتظم گردد حضرت صاحب زمانی را در بدو تباشیر طلیعه کامرانی خلفی صدق<sup>۱</sup> ارزانی شده که تا در چمن سلطنت غنچه اقبال صاحب دولتستان میشکند گلبنی باین طراوت و نضارت چشم جهان ندیده، و گوش فلک شنیده. گلشن خلافت را از نهال قامت طوبی مثالش صفایی<sup>۲</sup> تازه رسیده، و انجمن جلالت را از پرتو انوار خورشید جمالش ضیائی<sup>۳</sup> بی اندازه کرامت شده. آسمان سلطنت را ماهی تمام، و ایوان جلالت و خلافت را شاهی عالمقام. غبار ظفر آثار سمند باد رفتارش توتیای چشم خورشید. تبار عالمقدارش کالرمح انبوا علی انبواب سلسله<sup>۴</sup> [۳<sup>b</sup>] از اعظام سلاطین متصل تا جمشید.

## بیست

حسب جویی بنام ایزد چو خورشید<sup>۱</sup> نسب گویی بحمدالله ز جمشید  
فریدون شوکتی جمشید جاهی سکندر صولتی دارا سپاهی  
ز عدلش چون رخ خوبان مهوش بیکجا جمع گشته آب و آتش  
آفتاب پیش تیرش سپر انداخته. سریخ از رشک سلاحش در بوتۀ  
احتراق گذاخته. چون با خشم بهرام انتقام بمیدان قتال که شکارگاه  
شیرانست درآید بهرام را گور پندارد و شیر را مور شمارد. از جهت عمارت  
ملک و ملت تخم پیکان در زسین دل مخالفان افشاند، و عجب آنکه خار  
کاردار اما گل فتح بارآرد. گاهی که شاه در بزم رزم از جام غیرت  
آفتاب وار شیرگیر گردد دشمن روبه صفت را جز فرار چاره نباشد. وزسانی

۱- ج : خلف صدفی ۲- ج : صفای ۳- ج : ضیای

۴- حسب گویی بنا سیزد چو خورشید

- که تیغ کنیه گزار ذوالفقار آثارش چون صبح صادق از افق نیام بر آید  
دشمن سیاه روی ظلمت شعار را جای قرار نماند • آری شب را بکثرت سیاهی  
لشکر مقابله با تن تنهای خورشید رخشان میسر نیست • و مور ضعیف را  
به بسیاری حشر مقابله با سلیمان متصور نه • جوان بختی که باحداثت سن  
اگر اعظم سلاطین ساقیه بودندی دقایق رسوم سلطنت را از رای خرده  
دانش استفاده نمودندی • فکر صواب انجامش نسخه ایست راست مطابق  
رقم تقدیر •

## بیت

- جوان جوانبخت روشن ضمیر      بنیرو ۲ جوان و بتدبیر پیر  
نهیب سیاستش بمرتبه که جز جام مدام که غارة عقول و افهام کند  
کسی را مجال دست ربایی نیست • وصیت عدالتش بدرجه که بغیر از نعمه  
اغانی و غمزه غوانی [۱۰] هیچکس را یارای راه زدن و بی راهی نه •  
بدور عدلش فریاد جز از ۳ مرغان چمن بر نیاید، و بیداد غیر از غمزه معشوق  
بر عاشق بیدل نماید • | بجز ابروی مهوشان کرا مجال که کمان فتنه بزه  
آورد • بغیر از مژگان محبوبان کرا یارا که تیغ عدوان کشیده دارد •  
گریبان دریده بغیر از صبح بچراغ نتوان طلبید • و در خون نشسته جز  
شفق بمشعل نتوان دید • گریه جز در چشم صراحی ننماید • | ۴ و ناله جز از  
سینه چنگ بر نیاید • فتنه جز در گوشه چشم خوبان نتوان دید و آن هم  
در خواب • و آشوب جز در شکن زلف بتان نتوان یافت و آن نیز در تاب •  
به آب تیغ آبدار دل سیاه عدو را از کدورت حسد و بداندیشی پاک گرداند •  
و بصدقه گرزگران سر بی مغز دشمن را از ثقل باد نخوت سبک سازد •  
سنانش عصای موسی صفت از سنگ دل عدو چشمه های خون روان سازد •  
تیرش شهاب ثاقب وار مرده متمرده را از اوج هستی بخاک نیستی اندازد •  
تیغ جوهر دارش قوایم توسن تیزرو فلک را پی کرده • کف گوهر نثارش  
از صحیفه جود نام حاتم را طی کرده • دست دریا نوالش چون روز رزم  
۲۵

۱- ج : خوره      ۲- ج : بدولت      ۳- ج : بجز  
۴- الف : این قسمت میان دوخط سیاه را ندارد      ۵- ج : شمرده

و بزم ۱ چون ابرنيسان صاعقه كردار و گوهر بار، و چون باد خزانی زرفشان  
و برگریزان •

## بیت

کف راد او مظهر قهر و لطف      که بزم جود و که رزم عنف  
دراری افلاك را اگر نه خوف آن بودی که چون لؤلؤ لالا ایشان را      ۵  
بکمترین لالایی بخشد هرآینه در سلک درر خزانه عامره منتظم بودندی •  
و آفتاب و ماه را اگر نه بیم آن بودی که بجای تقدین ایشان را در وجه  
انعام کمترین گدائی صرف فرماید محصلان سعادات فلکی ایشانرا [b] •  
برسم ۲ قسط یکشبه در وجه عمال خاصه فرود آوردندی •

## شعر

الدر والدری خافا جوده      فتحصنا بالبحر والافلاك  
پیکر خورشید منظرش سر بسرانوار الهی • منظر همایون فجرش مظهر  
الطاف نامتناهی • معنی السلطان ظل الله در صورت همایونش بر دیده اولی-  
البصایر ظاهر و پیدا، ۳ و صورت المذین والملك توأمان در سیرة میمونش در  
نظر اهل حقایق لایح و هویدا •      ۱۰

## بیت

پیکرش کان سر بسر نور و صفاست      سایه خورشید انوار بقماست  
ظاهراً گر سایه عین نور نیست      کج مبین کز نور چندان دور نیست  
سایه را ضوء دوم گوید حکیم      از دویی بگذر که گشتی مستقیم  
سهام صابیش چون سهام حوادث ایام هرگز خطا نرود • خدانگش  
چون از کمان ۴ کین بیرون آید خصم را سهم الموت بخانه نکبت رسد • تیغ  
آفتاب شعاعش چون از افق نیام طلوع کند عدوی مدبر قاطع را در درجه  
طالع خود ببند •      ۲۰

## بیت

نموده عکس حسامش بچشم دشمن ملک      چنانچه ۵ عکس ز سرد نموده افعی را      ۲۵

۳- ج : هویدا

۲- ج : بوجه

۱- ج : بزم و رزم

۵- ج : چنانکه

۴- الف : کنان

- سپهر فتح ابوالفتح آنکه هست روا<sup>۱</sup> ز ظل رایت فتحش سپهر اعلی را  
 حسامش آفتاب نیست که چون دشمن ملک ارتفاعش را بسمت الرأس خود  
 بیند وقت زوال خود داند. آییست<sup>۲</sup> که شراره و حقه از سینۀ مخالفان  
 باز نشاند. بل آتشیست که چون در صحراء رزم گاه برافروزد مخالفان را  
 گیاه صفت بسوزاند. دریا صفت با برهنگی دامن پر از جواهر گوناگون  
 دارد و تا یکرنگی در روز مصادف متلون چون بوقلمون [ه<sup>۳</sup>] نماید. چون  
 غنچه کز دم باد صبا شکفته شود دل دشمن از باد دم تیغش شکافته  
 گردد. یکران سبک خیزش تند باد نیست سلیمان زمان بر آن سوار، دیو  
 نژاد نیست پری پیکر عفریت رفتار، نی نی فلک الافلاکیست<sup>۴</sup> که خورشید را  
 بیک روز از مشرق به مغرب رساند؛ یا صباء اقبالیست که بیک نفس گل  
 فتح در باغ دولت بشکفاند. در قوایم اربعش چهارماهست اما چهارماهه  
 راه بیک ماه برود، بلکه یکساله مسافت بقدر یک آه. چتر همایونش بر  
 سر خود آسمانیست که خورشید در سایه اوست. ایوانیست که طبقات  
 سموات رفعت سمات نردبان نه پایه اوست. رفعت قصر رفیعش بدرجۀ  
 که وهم دور اندیش قیاس اساس آن بمقیاس تفکر نتواند نمود. وسعت  
 عرصه گاه سنیعش بمرتبه نه عقل حقیقت بین پیشگاه آن [را] بذراع توهم  
 نتواند پیمود.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 شعر

- پایبانش ز انبساط نیست همسایگی  
 کسوت خود را شبی گر خلعت<sup>۵</sup> گردون کند  
 از نشاط آنکه این تشریف خدمتگار اوست  
 در زمان دراعه نیلی ز سر بیرون کند  
 آفتاب، چون ماه اقتباس نور از عکس جمالش نماید. کیوان، از نحوست  
 قرون بظلال سعاده و اقبال استظلال جوید. مشتری، اکتساب سعاده از  
 شرف جاه و جلال او کند. بهرام، کینه گزاری از خشم<sup>۶</sup> جهانسوزش استفاده  
 ۲۵

۱- ج : اورا      ۲- ج : یا آییست      ۳- ج : بسوزد  
 ۴- ج : فلک الافلاکیست      ۵- الف : پیمود      ۶- الف : خلعت      ۷- الف : چشم



- نماید • ناعید ، غمگساری از لطف مسرت<sup>۱</sup> اندوزش استفاده نماید • عطار د،  
رموز صلحت اندیشی از رای با نظامش آموزد • ماه ،چهره خود را از عکس  
اشعه رخس برافروزد • بیت  
۵ در موکب رای تو جنیت کشی کرد  
خورشید از آن بر چشم چرخ اسیرست<sup>۲</sup>  
در حضرت عالیت بخدمت کمری بست  
بهرام از آن والی اعمال خطیرست  
[b] صورتی که مصور و هم نظیرش بر صفحه خیال نکشیده . و باصره و  
متخیله مثالش جز در آب و خواب ندیده • سیرتی که سامعه قریب<sup>۳</sup> بآن  
خصایل و شمایل<sup>۴</sup> جز بطریق روایت از احوال ملائک قدسی نشنیده • روی  
مقصود نمایش آینه چهره آمال و امانی • رای جهان آرایش جلوه گاه حقایق ربانی •  
هرجا بعزم ماضی روی اقبال آورد در حال فتح باستقبال آید ، و هرکجا حباء  
نصرت و اقبالش وزیدن گیرد خصم مدبر چون باد و بوره راه ادبار پیماید •  
۱۵ ملک سلیمان را بعد از سلیمان جهانداری باین فر و شکوه دست نداده •  
و تاج کیان را بعد از فریدون تاجداری باین ابهت و عظمت بر سر نهاده •  
زبان زمان در وقت مشاهده آثار ابهت شاهی و انوار حشمت پادشاهیش باین  
ابیات مترنم شود:
- ۲۰ ای ز یزدان تا اید ملک سلیمان یافته  
هرچه بسته جز نظیر از فضل یزدان یافته  
ای ز رشک رونق ملکت<sup>۵</sup> سلیمان را خدا  
از تضرع کردن هب لبی پشیمان یافته  
اصنام زور که آزر صفتان اعلی و زور و تزویر ساخته بودند بفر دولت  
۲۵ خلیلی محو شد • و کعبه عدالت که از افساد ظلم<sup>۶</sup> ویران شده بود اساسی

۱- ج : مشرب لطف      ۲- الف : چشم چرخ اسیرست      ۳- ج : قریب

۴- ج : « و شمایل » ندارد      ۵- الف : چون و بود      ۶- ج : ملک

۷- ج : ظلم و فساد

از نو یافت • زمزمه الله اکبر خوانی<sup>۱</sup> خلیلی قاف تا قاف فرو گرفته • انعام عام سلطانی چون فیض ابر نیسانی باطراف و اکناف رسیده • اعظم خواقین زمان ، احسب و انسب سلاطین دوران ، سحیی مراسم کیان ماحی آثار ظلم و عدوان •

## شعر

۵

شاهی کد تر و خشک جهان فانی و باقی

بر گوشه خوان گرمش ساحضر آسد

از چشم عدو طعمه دهند طیر وسیع را

تنها نه همین ضامن رزق بشر آسد

- ۱۰ و از لطایف سواهب ربانی و غرایب رغایب انانی کد حضرة سلطانی سلیمان مکانی را ارزانی شده آنکه با طراوة نهال جوانی و غضاضه دوحه زندگانی [۶<sup>a</sup>] ککشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء از آن اصل اصیل و فرع نبیل ظاهر شده و از آن نهال برومند دو ثمره ارجمند رسیده کد یکی انجمن خلافت را شاهی و دیگری میان نجوم سلطنت ماهی ، یکی در سپهر جلالت خورشیدی و دیگری در جهان بسالت جمشیدی •

۱۵

## بیت

ماه و خورشید ار نباشد بر فلک ما را چه غم

هست ما را زان دورخ خورشید و سهنایی دگر

یکی سواد دیده اعیان سلاطین را نور و دیگری سویدای دل اعظام

- ۲۰ خواقین را سرور • یکی جهان معالی<sup>۲</sup> و مکارم را آسمانی؛ و دیگری در جامعیت محامد و شمایل جهانی • دو چشم روشن سلطنت اند که روشنی دیده اسید از دیدار ایشانست • و دو دست زورمند خلافت اند که قوت دولت خاندان از سعادت بخت کامکار ایشان<sup>۳</sup> اعنی نیرین فلک جهاننداری و سعدین سپهر کامکاری کد نیر اعظم بعکس از ماه رخسار ایشان نور در بوزه کند • و سعد اکبر از بخت کامکار ایشان کسب سعاده نمایند • نقش بند خیال از

۱- ج : خوان ۲- الف : تعالی ۳- ج : از اینجا تا «نقش بند» را ندارد

آنجا که تصرف اوست این صورت بر لوح ضمیر تصویر می‌نماید که حضرة صاحب‌الزمانی شخص خلافت را بدنی است کامل که جانش حضرة سلطانست • و هر دو چشمش آن دو نور دیده اعیان یکی ببرکت سمی خود از مناقب علیه علویه و اصل بمقامی بلند و فایز بنصیبی ارجمند ، و دیگری در عالم قدر و رفعت مرتبه علم چون کوه‌الوند • ۵

## بیت

خورشید و ماه اوج سپهر جلالند  
یا رب ز حادثات زمانشان نگاه دار  
انوار هر دو دیده اعیان دولتند  
از چشم زخم‌حادثه‌شان در پناه دار  
و چون مناقب و معالی هر یک از افراد این خاندان عظیم‌الشان نه  
در آن نصابست که چرده تیزگام کلک هر چند در میدان فصاحت جولان  
نماید بقصب‌السبق آن تواند رسید ، لهذا کف [ ۶<sup>هـ</sup> ] عنان قلم ازین صوب  
بجانب مقصود اولی<sup>۲</sup> اولی سینماید کما قیل<sup>۳</sup>

## شعر

اذا لم تستطع امر افدعه و جاوزه الی ما تستطیع  
و آن مقصود امثال فرمان واجب‌الاذعان حضرة سلطانی سلیمان‌مکانی  
است در شرح حال همایون فال غرایب و رغایب و بدایع عجایب که در  
روز عرض لشکر جرار سور شمار حضرة سلیمان آثار برای‌العین مشاهده نموده •  
چه بی‌شایبه تکلف مصداق یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود  
بوده ، چنانچه شمه از آن بر لوح بیان ثبت خواهد شد • اگرچه دوحه این  
مقصود از آن بلندترست ده\* عبارت این فرومانده در او تازد • و یوسف این  
امنیت از آن عزیزتر که عجزوز<sup>۴</sup> کلک این عاجز بی‌بضاعت بریسمان خطوط  
پریشان در معرض خریداری آن درآید • و فضلاء براغت شعار و فصحاء  
بلاغت آثار که حلل<sup>۵</sup> شرف ایشان بطراز فضیلت سخنوری مطرز بوده ، و

۱- ج : خلافتند ۲- ج : اول ۳- الف : ندارد

۴- ج : از نشانه ستاره تا اینجا در این نسخه چنین است : « دست کوتاه این فرومانده در

دیاردو » ۵- ج : خلف

- خلعت منقبتشان به اعلام عبارات حقایق اعلام معلم ♦ درین میدان قصب السبق از سابقان ربوده‌اند و درین شیوه از کلام کلیم و از کلک سحر آزمای و بنان اعجاز نمای عصا و ید بیضا نموده خزانه معانی را از گوهر شاهوار لطایف تهی ساخته و کیسه طبیعت را از تقود بدایع پرداخته ♦ دستگاه سخن را درین مجال بر طباع ایبه که چون شیر از تناول فریسه دیگران ننگ دارد ۵ تنگ گردانیده ♦ وساحت عبارت را درین مقوله سخن بر اذهان علیه که چون نسرطایر جز در فوق مطاف سیاره پرواز نکند مضیق ساخته ♦

## بیت

- سخن هر چه گویی همه گفته‌اند بر و بیخ دانش همه رفته‌اند  
۱۰ اما امید که بمیان التفات حضرت سلیمان مکان سلطان زمین و زمان  
مقبول طباع سخن دانان و مرغوب خاطر حقایق شناسان خواهد شد

## بیت

- فیض روح القدس از باز مدد فرساید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد  
[ ۷<sup>ا</sup> ] بفر دولت قاهره نثرش بصد ذراع بر زبر نثره منزل گیرد، و  
۱۵ نظمش رشته انتظام از عقد ثریا بر باید ♦ قدسیان سواد آنرا بسواد دیده حور  
بر بیاض صفحه نور رقم کشند ♦ و افلاکیان عقد نظمش را زیور گوش و  
گردن آفتاب و ماه و وشاخ نجر ماه سازند ♦

## بیت

- ز نیروی دولت مدد خواستم سخن را بمدح تو آراستم  
۲۰ بکساح مدیحت فکندم کمند از آن پایه نظم من شد بلند  
اگر چه قاصران معاصران این معنی را از قبیل تصلف شمرند و این  
صورت را محمول بر تعسف و تکلف دارند، اما هوشمندان دانا که سیل  
تقلید و عناد غشاوه چشم بصیرت ایشان نشده باشد و آینه فطرت سلیمه‌شان  
برنگ کدورت حقد و حسد ملوث نگشته بر صادق این دعوی و حقیقت این  
۲۵ معنی شاهد خواهند بود، چه اقطار امطار فیض ازلی همیشه از سحاب الطاف

لم یزلی بر کشته زار۱ قابلیات بارانست و نسמת نفحات مواهب الهی همواره از سبب عنایه ناستناهی بر ریاض استعداد طالبان وزان • سرچشمه عنایت بی علت او هرگز بی آب نشود و محیط کرم بی نهایتش هرگز از سوج نشیند •

## شعر

- ۵ فیض اتانی من بحر بلا طرف فلیس ینصب اطراف یونان  
نور العنایة فی الآفاق منتشر لم ینقطع ضوعه فی آل عمران  
والتوفیق من الله لانهبد و لانهستعین الا ایاه ولا حول ولا قوة الا بالله۲ •

## فصل

- ۱۰ در فصل خریف که ایام عرض عساکر منصوره است چون صراف بازار ذلک تقدیر العزیز العلیم درست مغربی آفتاب را در خزانه خزان بمیزان اعتدال خریفی کشید و جوهری طبیعت نقود اوراق اشجار را بترازوی باد۳ سنجید ، طبیب فطرة در ترکیب حرارت صیفی چاشنی برودت خریف نهاد۴ [ v<sup>b</sup> ] ، و از آثار عدالت خزان هوا حدة و حرارة از سر بیرون کرد ، و بید خنجر خلاف از دست انداخت • هر حظی که باصره را از مشاهده ازهار بهار بود ذایقه را اضعاف آن لذت از لطایف شمار حاصل شد • هر نویدی که شکوفه - ۱۵ های بهاری بحصول میو [ ه ] های متفنن میداد تمام بانجاز پیوست • حمامه خامه در وقت رسانیدن این نامه این رباعی را بتهدیر حریر ادا نمود •

## رباعی

- هر چند بهار رنگ و بویی دارد وز صوت هزار های و هویی دارد  
۲۰ انواع فواکهست در فصل خریف گر گویم از آن بهست روی دارد  
صباغ قدرت از خم صبغة الله اوراق را برنگهای گوناگون برآورد • شعبده باز طبیعت کهن دلق اشجار را چون ریاش طاووس هر لحظه برنگی نمود •

## شعر

تا باد صبا رنگرز برک رزانست گویی که چمن کارگه رنگرزانست

۱- ب : کشته زار ، ج : کشت زار

۲- ج : الله بالله والیه التکلان

۳- الف ، ب : نهاده

۴- ب : ندارد

بر برگ رز اینک بزر آهست نوشته

- کانکس که چنین رنگ رزد رنگرز آنست  
 درختان برسم نثار مقدم مهرجان زر و نقره بر زمین پاشیدن گرفتند •  
 شاخها بشکرانه انقضاء ظلم حرارت و رسیدن زمان اعتدال عدالت تن جامه  
 از سر بیرون کرده بمشتاق بمبشر شمال بخشیدند • نهال از نغمات مغنی نسیم ۲  
 برقص آمده، چون صوفیان خرقه و دستار انداختن گرفت • مدبر آفتاب حجر  
 مکرم نباتی را بحسن صنعت چنان تربیت کرد که بشش ماه ۴ برنگ معادن  
 سبغه برآمده • حکیم طبیعت با تسیر اعتدال خرفنی اوراق اشجار را باندک  
 تصرفی شمس و قمر ۴ ساخت • آب که از تاب حراره چون ماء حلال اهل  
 صنعت آتش کردار بود از لطف تدبیر و یمن تطویر هوا سبک سیم گشت • ۱۰

شعر

- گر نه صراف خزان کیسه فشان رفت بیساع  
 چون چمنها ز ذهابش همه یکسر ذهبت [ ۸ ]  
 این عمان مسکن صحراست که گویی ز سموم  
 تربت آن خرف و رستنی آن حظبت ۵  
 اینک از سعی خرد ۶ بین و ز تاثیر بخار  
 تبارین در دو آکنون چند رسوم عجبت  
 روزن این همه بر ذره زرین زره ۷ است  
 عرصه آن همه بر عیب ۸ سیمین سلبت  
 عقل در تأمل بود که چون درین موسم که مزاج زمان میل  
 برودت نموده از چه سبب علامات یرقان بر اعضاء اشجار ظاهر شده، باز  
 ملاحظه نمود که بحسب قانون طبی معظم اسباب یرقان راجع بانسداد  
 مجاریست و اقوی موجبات انسداد برودت • خود تفکر می نمود که چون  
 زعفران بالخاصیه خنده آورد از چه روزردی اوراق موجب گریه ابرشده •

۱- ج : معنی  
 ۲- ج : ندارد  
 ۳- الف : کلمه « ماه » را ندارد  
 ۴- ج : شمسی و قمری  
 ۵- ج : این رطبت  
 ۶- ج : خیز و از سعی دخان  
 ۷- الف : زر  
 ۸- ج : پشه

باز ستادگر شد که کیفیات طبیعی چون مفرط آید بجانب خد گراید و میل بطرف خلاف نماید .

- در چنین موسم که سلطان اقلیم چهارم فلک از بلاد شمال بعزم قشلاق میل بجانب جنوب نمود و عاملان قوای ناسیه<sup>۱</sup> را از تصرف در الکاء طبیعت منع فرمود حضرة سلیمان مکانی از بیلاق تنگ بلاق<sup>۲</sup> بعزم قشلاق<sup>۳</sup> عنان عزیمت را بصوب ملك سلیمان معطوف داشت و چون مدتی بود که عرض عساگر منصوره که طول و عرض ارض را فرو گرفته ندیده بود، رأی همایون بر آن شد که در فرصت استعراض مواکب آنواکب آثار<sup>۴</sup> نماید، یرلیغ همایون باطراف نافذ شد که اسراء قشون<sup>۵</sup> و نوکران با تمام عساگر گردون مآثر از الکاء سمالک مراجعه نمایند و در موضع بند امیر با جمیع اسباب و اسلحه در یوم موعود که نمودار یوم شهود بود حاضر آیند تا چون آن سرزمین مرکز رایت نصره آیات گردد خود را ذره وار ملحوظ انظار آفتاب آثار حضرت سلطانی گردانند • و چون بمقتضای الدین والملك توأمان فروغ چهره کامکاری بانوار شریعت [ <sup>b</sup> <sub>a</sub> ] پروری و دین داری سوطاست و ارتفاع رایات شهر یاری به اعلام معالم حق گزاری و نیکوکاری مربوط خاطر صواب اندیش را این معنی مانع شد که درین مجمع خاص که عرض لشکر صوری می بینند<sup>۶</sup> لشکر معنوی نیز که ارباب مدارس و خوانق و اعظام و ارباب عمائم انداز سادات عظام که خلعت مناقب ایشان بطراز « قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی » سطرز است و علماء اعلام که قصر قدر رفیعشان بکتابه « والذین اوتوا العلم درجات » محلی است و مشایخ و ارباب قلوب که بمقتضای « الفقر فخری » کلاه ترك و تجرید تارك افتخار ساخته اند خود را نیز در معرض عرض آورند تا میان اجتماع جمعیت شعاربهمگنان واصل شود و برکات این طایفه گرامی و مآثر این عصابه نامی که انوار عیون اعیان و انسان العین بنی نوع انسان ایشان اند ۲۵ بعساگر منصوره رسد اشاره علیه فرمودند که صدر عالی قدر محیط مرکز

۳- ب : قیشلاق

۲- ب : سنگ بلاق

۱- ج : نومیه

۶- ب : بینمایند

۵- ب : قوشون

ع-ب : شعار

## سعالی و سرگز محیط اعالی

## بیت

آنکه پیش سایه او سایه ز خورشید را

در نشستن گفت و گوی صدر و سینه می‌رود

۵. مولانا علاءالدین بیهقی<sup>۱</sup> که در حقایق علوم غریبه ماهر و دقایق نمون دقیقه بر طبع نکند دانش ظاهری و باهرست ، شعری تکرار شعر آبدارش شمار خود داند ، عطارد خط حورا شعارش سر ورق تعلیم سازد ، و مشتری سکارم اخلاق را از خلق سوادش استفاده نماید - این طوائف را از اطراف و اکناف طلب فرماید و در جوار خود فرو آورد • صدر موسی الیه بر حسب فرمان و اجاب اداستان منیبان باطراف فرستاد و مقرر فرمود که در یوم موجود و مکان معهود با آثار اتمه و مشایخ کبار از اغلام و طبول و غیره حاضر آیند • و چون آیات نصرت آیات به اصطخر فارس رسید و همای چتر فلک فرسای سایه اقبال بر آن همایون [ ۹ ] بوم انداخت یک روز در آن مقام حجاب آثار توقف فرمود و در بدایع تمائیل آن موضع بنظر اعتبار تأمل بینمود و فی الواقع در آن سرزمین بدایع آیین بسی اسرار عجیبه و آثار غریبه لایحست •

صفه چهل ستون<sup>۲</sup>

- و در بعضی تواریخ اند بنظر رسیده مسطور است که این مقام را در زمان سلوک عجم هزار ستون میخوانده‌اند • و در زمان جمشید که بزعم بعضی مورخان سلیمان است انشاء آن واقع شده و چنین منقولست که بعد از اتمام آن جمشید فرمود تا روز نوروز تمام رعایا در پائین آن کوه گرد آیند و تختی از زر سرخ مکرل بجواهر درخشان بر آن ستونها نهادند ، و جمشید تاجی از زر بر سر نهاده و جامه‌های زربفت پوشیده بر آن تخت نشست . و در وقت طلوع فرمود تا تخت او را در سواجه<sup>۳</sup> آفتاب بر کشیدند چنانچه اشعه خورشید از آن منعکس شد - بر وجهی که ابصار بینندگان در آن خیره گشت • رعایا چون آن حال مشاهده کردند گفتند امروز ما را دو آفتاب طلوع کرد : یکی از آسمان - دیگری<sup>۴</sup> از زمین ،

۱- ب : مولانا علاءالدین علی بیهقی

۲- الف ، ب : این عنوان را ندارد

۳- ج : سواجه بجای «در سواجه»

۴- ب : یکی



و بطریق خضوع همه بسجده افتادند. پس جمشید ایشانرا نوازش فرمود و آفرین کرد و گفت خدای تعالی شما را بیاسرزید و ایشانرا به تنظیف و تطهیر هر سال درین روز امر فرمود، و او را از آن روز جمشید گفتند، چه اسم او جم بود و شید بلغت<sup>۱</sup> ایشان آفتابست و ازین که مذکور شد او را نسبت بافتاب کردند.

القصة چون آن موضع از فروغ آفتاب رایت ظفر انتساب و ماهیچه سنجق سعاده مآب منور شد آن مکان را صوره حال جمشید باز یاد آمد بلکه از یاد رفت، و جهان را فر و شکوه سلیمانی نصب العین گشت بلکه فراموش شد. مطربان ناهید نوا پرده سازی آغاز کرده باین دو بیت مترنم شدند:

شعر

ساقیا می ده که باز از فیض الطاف جلیل

شد مشرف تخت جم از مقدم سلطان خلیل<sup>[a]</sup>

تیغ او<sup>۲</sup> خورشید و ش عالم گرفت ای مدعی

با چنین برهان قاطع نیست محتاج دلیل

صورتها آن منزل در مشاهده صورت جمال آفتاب مثال حضرة سلطانی سلیمان ثانی متحیر شده بر جای ماندند بلکه بر جای نماندند. و نقوش آن موضع از مطالعه شکل و شمایل ندما مجلس عالی از خجالت خراب شده بدیوار در رفتند بلکه از دیوار بدر رفتند.

بیت

مجمع علوم انسانی

در نقش خانه که در آید نگار من صورت شود خراب و بدیوار در رود  
نی نی چه میگویم که آن صور را از فروغ نور حضور آن حضرت جانی در  
تن آمد، و آن نقوش را از فیض انفاس عیسی آثار عطیة حیوتی رسید.  
بخت خواب آلود ساکنان آن تختگاه که از عهد جم باز پایمال حوادث  
روزگار شده بود بیدار شد. و دیده امید ملازمان آن بارگاه که قرنهای  
بیشمار در راه انتظار بود از ذروه غبار مواکب ظفر آثار روشن گشت.

نهال آسالم ایشان که از سموم تقالیم ادوار خوشیده بود بمیاسن قدوم خضر آثار خدام حضرة سرسبزی یافت، و بمقتضای «لکل شیء دولة حتی البقاع» گلبن دولت آن سرزمین را که از ریاح عواطف تغیرات اطوار بتاراج گرفته بود از فیض اقبال آن صاحب دولت آبی بجوی باز آمد.

## بیت

بهر زمین که چو آب حیوة بخراسی

دهان مرده بزیر زمین پر آب شود

مه جمال تو در هر زمین که خیمه زند

زمین ز رشته جانها پر از طناب شود

- حضرت سلیمان مکانی با خواص خدام و مقربان در آن مقام یک روز توقف، فرمود، و چون چند بیت که پادشاه زاده سعید شهید مغفور مبرور **سلطان ابراهیم** انارالله برهانه در بعضی اقطار آن موضع بخط خود نوشته بود ملحوظ نظر همایون اثر شد از موقف عظمت و اقبال امر واجب الامتثال صادر گشت که حضرة شاهزاده عالمیان نقاوة سلاطین زمین و زمان نور حدقه سلطنت و خلافت، نور [۱۰<sup>ا</sup>] حدیقه مکرمت و رأفت ابوالمعالی **سلطان علی میرزا** ۱۵ که در عنفوان جوانی دبیر پر تیز ارقام لطایف اعلام اقلامش را خط شاگردی باز داده، این مقله سواد نقوش براءة شعارش را بجای سواد العین بر بیاض بصر نگارد، طومار خط لطافت آثارش غیره درج یاقوت بلکه رشک درج یاقوتست، صیرفی در بهاء آن نقد جان روان بدهد، نی قلم چون از ساحل کف دریا نوالش برآید طوطی ناطقه را از شکر لطایف مذاق شیرین گردد، ۲۰ سواد مداد چون از میل کلک گور بارش فرو ریزد دیده اولی البصائر را خاصیت کحل الجواهر بخشد - در مقابل آن خطوط چند بیتی مناسب حال بقلم مانی مثال رقم فرمایند • حضرت شاهزاده کامکار امر مطاع را بسمع اتقیاد و اتباع تلقی نموده قرعۀ اختیار بر چند بیت از اشعار براءت شعار حضرة والی ابرار و ولی مختار قسیم الجنة والنار امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین ۲۵

۱- الف: کلمه «علی» را ندارد، ج: سلطان میرزا علی

باب مدینه علم و مرساة سفینه حکم و حلم ، مطلع انوار حقایق ازلی ،  
 مخزن اسرار دقایق لم یزلی ، آنکه بحکم نافذ سید المرسلین هر قلبی آید  
 بشرف سکه مهر ولایش نرسیده سردود روز بازار ازلی و ابدست و هر  
 بد گوهری که از فضیله سوالاته و محبتش محروم مانده افعال و اقوالش بر  
 خبالت طینت و رداة عنصر شاهد

۵

هر کسی کز روپنی با شیر یزدان پنجه زد

گر چه خود آهوی تاتارست در امش حطاست

شیخ کمالات صوری و معنوی ، مشرع مناقب عینی و دنیوی ، آنکه چون  
 جاریه کدک براعت شعارش بر بحر دست دریافواش ششتری شدی دانان  
 زمانرا پر از نثر لالی و نظم درر مثالی کردی ، و چون برق ذوالفقار  
 ایر یمین بمیان آثار گوهر بارش درخشیدند کوفتی انوار انوار و مجازات با  
 جز خرمن هستی نسوختی

۱۰

شعر

علی علی علو الاعالی علیه  
 [۱۰<sup>b</sup>] و فاتح ابواب الولاية بعد ما  
 معانده قد جاهد الشمس ضحوة  
 ستاد سعادت المعالی قد اعظمی  
 قد انهد ابواب النبوة والنضی  
 الم تغن بالاسم ود الشمس عن کل مبتغی  
 علی النبی و عبید الصلوة والسلام والتحیة والا درام الفتاد و آن ایات اندست

۱۵

شعر

ابن الملوك التي كانت مسلطة  
 کم من سداین فی الآفاق قد فثیت  
 و بعد از آن این چند بیت از نظم  
 حتی سنا سنا بکاس الموت ساقیا  
 امست خرابا و ذاب الموت اهلیها  
 نذالی انظمد الله فی سناک المقربین

۲۰

بیت

صحت دنیا که تمنی کند  
 سناک سلیمان مطلب کان هباست  
 زین گهر و گنج که نتوان شمرد  
 خاک شد آنکس که درین خاک زیست  
 بنا که وقتا گریه داد با که  
 سناک همسانست سلیمان کجاست  
 سناک چه بردست و سلیمان چه برد  
 سناک چه دادند که درین خاک کیست

۲۵

- هر روزی چهره ازاده ایست      هر قسمی فوق ملکزاده ایست  
 هر بخششوندی دلها آزار      تا ز تو خوشتر بود کردگار  
 هر که بد نیکی عمل آغاز کرد      نیکی او روی بدو باز کرد  
 و بعد از اسم همایون و تاریخ زمان کتابت باین بیت از شایخ بسند  
 طبع لطیف صدر عالی دور شد مشتمل بر تعین سن شریف آید بهمان  
 ادوار و نهایت اعمار برساند حکم فرمودند:
- یکی از جنایات نخست این      شد که سالداد سینه یسم چنین \*

### صفت بند امیر

- روز دیگر بپنجم آنکه سواکب مسرور نواب عزیمه قنطره بتصرفه  
 ارتجاع کرد، و رایت پناه سلطان مشرفی نژاد متوجه صحراء بسیط خضرا  
 شد و چاووشان اشعد از دسام نواب را بعمود صبح از بیگداز توکید  
 خورشید برانندند ساعده لواء نصرت و آلاء حضرت باطنی میان مگنی  
 [۱۱] از تیختگاه جشمید متوجه قنطره بند امیر شد از عجایب آثار ربیع  
 مسکونست شد \* و الحق این موضع استجوبه جهان و نادره دورانست، چه  
 بحسن صنعت آکوخی در میان دریایی تعبیه کرده اند و بر آن کوه اساس  
 ۱۵ حصنی حصین چون پناه فلک محکم و حصین نهاده بر مثال ربیع مسکون  
 کرد از جهات اربعه محاط آبست جزیره در میان بحری ترتیب نموده اند و  
 بگردار قلعه گردون تصویر رفیع بر آن محیط گردانیده \* و چنین متواترست  
 در این عمارت بدیع از آثار دولت پادشاه دین پناه **عضدالدوله دیلمی** است  
 ۲۰ که در عهد خویش غره سلاطین نامکار و قدوه اساطین نامدار بوده \* در  
 تقویه دین سید انبیا و تعظیم و ترحیم سادات و علماء قصب السبق از  
 اقران رهوده \* صحائف زمان بتقویر مشاقب و مباح او مرقوم، و صنایع  
 زمین با آثار مائر و مکاره او موجود \* بسی خیرات جبیند و سیرات نبیند از  
 آثار آن پادشاه دین پناه بر روی روزگار مانده، و بسیار رسوم حمیده و امارات  
 ۲۵ جمید از ایام آن مؤید صاحب توفیق در جهان بیادگار مانده \* و اعل  
 تواربش در خواص او نوشته اند که آکوخی در میان دریایی و دریایی در میان

کوهی از آثار اقتدار او ظاهر شد و سراد ایشان **قلعه سربند** و **برکه اصطخر** است که هر دو از بدایع اعاجیب عالم اند.

- التقصه چون رایات نصرت آیات بان موضع رسید حضرت سلطنت پناه در منظر طرف غربی آن نزول اجلال و حلول اقبال فرمود و در همان روز جماعت سادات و قضاة و ائمه و موالی و مشایخ و اعالی و درویشان و سایر اهالی از شهر و ولایت قریب چهار هزار نفر رسیده بودند. امر عالی سمت نفاذ یافت و **امیر اعظم امیر حسین یک تو اچی** که کلک نیرین<sup>۱</sup> بر وفق تدبیر او جاری میشود، و بهرام خون آشام رسوم لشکر داری [۱۱<sup>b</sup>] و تو اچی گری از رای صایب او آسوزد، و عساکر منصوره بترتیب لایق در صحرای ظاهر بند اسیر از طرف شهر فرود آورد، و حضرة صداره پناهی اکابر و اعیان اطراف رادر یورت خود علی حسب اختلاف مراتبهم جای دهد. دامن صحرای مذکور از جانب کوه مخیم این طایفه گرامی شد و احاطة الهالة بالیدر در حوالی صدر عالی قدر بترتیب خیمه زدند و آن سرزمین از مآثر اولیا و میامن برکات اعظام مشایخ و اصفیا و کثرت ازدحام نمودار موقوف عرفات بلکه عرصه عرصات ساختند، و اعلام متبرکه که آثار مشایخ اعلام بود بر افراختند و هر صبح و شام صدای اوراد واذکار در گنبد دوار انداختند، و از غریو کوس و صلیل و آواز تکبیر و تهلیل گوش ساکنان افلاک را پر گردانیدند. چون همت عالی نهمت حضرت سلطان سلیمانی مکانی چنانچه شیمه<sup>۲</sup> کریمه این خانواده جلیل القدر بوده و هست همیشه بتعظیم سادات و علما و مشایخ و صلحا که تقاوه ایام و صفوة اناماند مصروف و معطوفست فرمان عالی صادر شد که این طایفه که در شرف مقدم اند از دیگر طوایف در موقوف عرض مقدم باشند و دیگری با ایشان مختلط نشود.

### آغاز عرض

- بامداد یوم الخمیس ماه مبارک<sup>۳</sup> بوقت آنکه سلطان ممالک افلاک بر منظر<sup>۴</sup> فیروزه چهارم فلک ارتفاع یافت و لشکر نورانی شعار همایون آثار اشعه را در طول و عرض ارض بجهة عرض منتشر ساخت حضرت سلطان خورشید

۱- ب، ج؛ پرتیر ۲- ب؛ شیوه ۳- ج؛ شعبان، الف و ب سفید است. ۴- ب؛ منظره

- امتنان بر منظر قبلی «**قلعه سر بند**» بر تختی مرصع نشست و خواص خدم از ایناقان<sup>۱</sup> و چاووشان ستاره وار گرد آفتاب صف کشیدند و محفل عالی از فروغ انور پادشاهی و یمن انظار الهی غیرت خلد برین گشت. اکواب و اباریق ذهب و فضه برسم تزیین در مقابل مرتب داشته و بر طبق و مامناالاله مقام معلوم خدام [۱۳<sup>ا</sup>] کواکب احتشام هر یک بجای خود بر قدم عبودیت ایستاده امیر اعظم **مهرداداریک** که نگین سعادت در کف اختیار اوست و خاتم سلیمان در دست اقتدار او با جناب **امیر هدایه الله** که بهدایت سعادت ازلی اقبال وار دولت قبول بندگان حضرت یافته بر شکل توأمان کمر شمشیر طلا حمایل کرده برسم خدمت در مقابل و دیگر ندما و اهل طرب بعضی واقف و بعضی عائف • و در منظر شرقی مغنیان خوش - ۱۰
- الجان با آلات غنا بترتیب لایق نشسته<sup>۲</sup> و ناهید را نوا در دهن شکسته • صدر عالی قدر بجهت عرض اعیان در پائین سوار ایستاده تا هر یک را بترتیب مناسب ملحوظ نظر خورشید اثر سلطانی گرداند، ملازمانرا باحضار این طایفه اسر فرمود • این جمع عظیم بآیینی تمام و تمکینی فوق الکلام ستوجه شدند • سادات عظام و علماء اغلام و ائمه اسلام با اعلام و طبول حضرة مقدسه<sup>۳</sup> ۱۵
- امام زاده معصوم عزة بیت المصطفی والمرتضی السید احمد بن الامام موسی الرضا علی آباءه الکراء و علیه التحیة والسلام با جوقی عظیم از اعیان و اعالی و امائل و اعالی مقدم شدند • و بعد از آن خلفاء کبیریه و مرشدیه

### بیت

- ۲۰ جمعی که از خجالة آن قوم نم گرفت برجیس راز رشحه خون طرف طیلسان<sup>۴</sup> برسم معهود طیلسان ملمع بر سر و خرقره های سرقع در بر با عددی بسیار از حفاظ و قراء و مؤذنان و علمداران و تقارمچیان روان شدند • و از عقب ایشان درویشان احمدی که بمولهان مشهورند با توق و علم احمدی و دف و نی چنانچه شیوه ایشانست متوجه گشتند و چون از پل عبور کردند در آن طرف بند توقف نمودند، چندانکه اواخر این طایفه باوایل ایشان ملحق شد و بهمان ترتیب باز گشتند • و چون بمواجه سلطانی سلیمان مکانی میرسیدند هر یک زبان بدعا و ثنا میگشودند و بقدر مقدرت اداء بعضی از شکر رأفت آن حضرة

۱- ب: ایناقیان ۲- ب: نشستند ۳- الف و ج بیت میان دو خط سیاه راندارد. ۴- ج: بطوق

میفرمودند و آن [۱۱۲<sup>b</sup>] حضرة هریکت را بقدر خود التفاتی کند لایق حال او  
 باشد میفرمودند. و چون صبح صادق صادق در روی جهانیان تسمیه لقب آسیر  
 میفرمودند. و پژمردگان سحوم حوادث روزگار را باقیان مسیح آثار حیاتی  
 ناز می بخشند. فقیر حقیر را در آن روز از مشاهده آثار ایهت و  
 بویکت اسطانی و مطالعه شرایب و نظایف صنع سبحانی آید صدوقه سلاخین  
 رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر بود دهمتی عظیم طاری  
 شد بود در اثناء آن حال این خیال مانع گذشت آید از روی تخیلات شعری  
 بحکم السامان ظل الله این روز را تشبیه بیوه العرمی توان کرد. و چون  
 عصرة رب الارباب تعالی شاند و نوالی احساند از محض لطف الاهی و عنایه  
 یزلی سلطان ما را مظهر الطاف خود گردانیده تا جرم فطره آید بحسب  
 این خیال مثال صراط مستقیم است در نوع عربی و آب آید مطهر رحمت  
 و لطف است واقع شده و لله المثل الاعلی فی السموات والارض جل سبحانه  
 عن الشیبه والنظیر لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر.

**صفت روز دوم عرض**

صبح جمعه جمعیت شعرا شد تخت زرین چشیدند قشون سید را بخریف  
 شعاع بفرق الارض کشیدند، و خسرو خالیجناب باقی انساب آفتاب سیمان وار  
 سید ابوار بر هوا بست و عساکر ذرات دبابی از قیض نظر تربیت پادشاه  
 آشور سید در جلوه شایسته خود در سراسر مرز آوردند حضرة  
 سلطنت یداد سیمان دستگاه در سینه و در وقت شرف شمس و خواص  
 ناماء برسم معینود هر نفس بافدام، حضور دو مقام خود بجمعت ایستادند.  
 و فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت آید عسا در مشوره با تعاد اسباب و اسلحه  
 قشون قشون خود را سلحوظ انظار پادشاهانه گردانند و تواجیان در میان  
 معکر نمایون سدا در دادند و بیار رسانیدند [۱۱۳] شاهزادگان و  
 اسرا و عساکر کواکب مآثر هریکت با لشکریان خود استلالا لاسر العالی مکمل  
 و آراستد با تجملی تمام و آیینی فوق حد الکلام در همه محل عرض نشند.

ب-ب : میفرمودند - پ- الف وج این قسمت میان دو خط را ندارد - ج- ب : شکوه

ساغ و سول<sup>۱</sup> و منقلای<sup>۱</sup> سرتب داشتند و از طرف ساغ شاهزاده عالیمان  
سلطان علی میرزا که غره صباح کامرانی و دره اصداف جهانبا نیست

بیت

چو فال نکو آیدت بامداد همه روزه باشی طربناک و شاد

- شاهزاده عالی تبار بلند همت بسیار دان اندک سال جهانگشای
- ۵ سمالک ستان گیتی دار با فوجی بیشمار و لشکری بسیار از شیران بیشه کارزار  
و دایران ممرکه پیکار جوانان قوی هیکل سنگین دل رویینه تن تماماً از  
فرق را کب تا نعل مرکب غرق آهن آفتاب وار رایت بیضا که شعار دولت  
خاندان بایندری است پیشاپیش کرده متوجه عرض گاه شد. و چون بمواجهه  
حضرة سلطانی سلیمان مکانی رسید خورشید صفت از ابلق چرخ رفتار فرود  
آمده بر زیلوجه که بر سر راه بسط کرده بودند زانوزد، و زبان اخلاص  
برادعیه فایقه و اثنیه لایقه گشود. و چنانچه رسم عرض است اسبی مکمل  
بازینی مرصع پیشکش کرد: بادبانی که باد از رفتارش سرعت سیر آموزد،  
و آتش از نعل قدسایش برافروزد. چون شعاع بصر بیک طرفه العین گرد  
جهان برآید، و چون فکر مهندسان سطح زمین را بیک لمحہ پیماید.
- ۱۵

بیت

به تیزی چو آتش، پشندی چو باد بشیرو و هیکل چو سبغ شداد

بود عقل در درک و صفتش بلید که نتواند اندیشه دروی رسید

حضرة سلطانی سلیمان مکانی طوطی ناطقه را بشکر حضرت پروردگار

- شکر خا ساخت و آن نهال سلطنت و جوانبختی را بفنون مراحم و عواطف پادشاهانه
- ۲۰ بنواخت. و از عقب ایشان کواکبه امیر اعظم [۱۳<sup>b</sup>] و نوئین اکرم  
امیر مظفرالدین منصور بیک پر ناک که بهر لشکر که روی آورده چون اسم خود  
منصور آمده، و در میان امراء ذوی الاقتدار بکمال شجاعت و فرط مهابت  
معروف و مشهور، با لشکری در شمار از کواکب افزون و در فر و شکوه  
مقارن گردون متوجه عرض گاه شد و چون بنزدیک رسیدند امیرمشارالیه  
۲۵ فرود آمده برسم زمین بوس و استکانت با اقدام خضوع اقدام نمود و بطرز  
سعهود باره مکمل کشید که تا جنیبت کشان افلاک اشهب ایام و ادهم



لیالی را در عرصه جهان متوالی می‌کشند چنان بادپای جهان پیمائی ندیده  
و نشنیده‌اند و زبان بدعا و ثنا بگشاد♦

بیت

۵ که شاهها جهان تابع امر تو      فراز فنک پایه قدر تو  
سرت سبز بادا و پخت بلند      ز چشم بدانت سبادا گزند  
جهان سر بسر زیر فرمان تو      خدا پاس دار تن و جان تو  
فدای سم اسبت ای شهسوار      سر و جان همچون رهی صد هزار  
چو کار آید اندر صف کارزار      ز جان اعادی بر آرم دسار  
شهنشاه او را نوازش نمود      ثنا کثرت بسیار و قدرش فزود

۱۰ بعد از آن امیر اعظم اقدام شیر بیشه سردانگی و شاه عرصه فرزاندگی امیر  
منصور سهراب ییک<sup>۱</sup> که با جلالت نسبی فضیلت قرابت سببی با حضرة سلطنت

پناهی دارد و فریده که در و شاح توأم اوست در عقد عقد نکاح حضرت  
اوست، و در بهادری آیتی مشهورست، و در لشکر کشی رابتی منصور؛ با فوجی  
بی قیاس از شجعان شدیدالباس حدیدالباس، جوانانی که هر یک از لمعان  
آهن کوکبی تمام الاشراف اند و در بهادری و رزم آزمایی شهره آفاق .  
۱۵ شیر دلی چند که بوقت حمله ایشان شیر فلک را دل از جای رود، ثابت

قدمی چند که چون در روز مصاف پای در ر کتاب آرند [ ۱۴<sup>۱</sup> ] فنک  
را با همه قوه و شدت از پای در آرند، چون دست بغارتگری گشایند اکیلی  
از فرق ماه و کمر از میان جوڑا بر بایند

بیت

۲۰ گروهی جوانان رزم آزمای همه شرق آهن ز سر تا پیلای  
در معرض عرض آمد و باره جهان نورد که با خنک چرخ دم از همعنانی  
زند و با نجم ثاقب هم لگامی نماید پیشکش نمود و زبان اخلاص بادعیه  
صالحه و اثنیه فایحه گشود♦

بیت

۲۵ که ای جان جهان پادشاهی چراغت روشن از نور الهی  
فلک گرد جهان چندان دویده جهانداری چو تو هرگز ندیده

جهان تا هست باشی درجهان شاد تن و جانم ز غمها در امان باد  
حضرت سلطنت پناهی او را ملحوظ انظار عنایات پادشاهانه ساخته  
بسر باره<sup>۱</sup> تحسین و ستایش نمود و نوازش خسروانه فرمود.<sup>♦</sup>  
بعد از آن **امیر نورعلی بیک** که در عرض<sup>۲</sup> مصاف هرگز قفا<sup>۳</sup> ننموده  
و در روز رزم جایش جز در قلبگاه اعادی نبوده با سپاهی گران و جوقی  
بیکران بعرض گاه آمد. و برسم معهود بشرایط و آداب عرض قیام نمود و  
بر رسی خضوع سر نیاز نهاده مراسم دعا و ثناء حضرة سلطانی سلیمان مکانی  
آورد و بانظار عنایات ملحوظ کشت.<sup>♦</sup>

و بعد از آن **سلطان احمد بیک جولان** که چون در معرکه میدان  
جولان نماید گوی شجاعت از اقران بر باید با عددی بسیار از جوانان  
شیر دل پیش آمد و بطریق معهود پیشکش مقرر کشید و زمزمه ادعیه و  
اثیه بگوش ساکنان صوامع ملکوت رسانید و از انوار انظار عواطف سلطانی  
مستفیض کشت.<sup>♦</sup>

و از عقب او **سیدی علی بیک** و **شاه علی بیک پرناک** با جمعی کثیر  
از جوانان کناری بمعرض عرض آمدند و بمراسم و نوازم عرض اقدام نمودند  
با لطاف خسروانه مستمال شدند.<sup>♦</sup>

و بهمین طریق سایر امراء عالیمقدار آند مقدار هر یک و ذکر [ ۱۴ ]  
بعضی از اوصاف حمیده و خصال پسندیده ایشان مغزی باطناب و اسهاب  
تواند بود قشون قشون بترتیب لایق خود را بمحل عرض میرسانیدند تا سرد  
سای که اصحاب الیمین آند تماماً ملحوظ نظر عرض گشتند.<sup>♦</sup> و عدد مجموع  
ایشان چنانچه در دفتر تواچی مثبت است نه هزار و صد و پنجاه و چهار بود.<sup>♦</sup>  
از آن جمله پوشن دار دو هزار و سیصد و نود و دو و ترش بند سه هزار و  
هفتصد و پنجاه و دو، قلغچی سه هزار و نهصد.<sup>♦</sup>

و بعد از آن مردم سول متوجه شدند.<sup>♦</sup> مقدم ایشان حضرة بندسرتبت  
عالی منقبت نوبین اعظم عالی تبار و امیر اعظم آدرم رفیع مقدار دوحه  
شجره طیبه **بایندری** نخل پرورمند لشکر کشی و بهادری **امیر محمود بیک**

- که از افراد و اسجد این خاندان عظیم‌الشان منبع‌المکانست و در شجره نسب شرف عمومه حضرة خلافت پناهی رأفت دستگاهی اسکندر ثانی صاحب‌الزمانی دارد با فرزند ارجمندش **امیرشاه علی بیگ** که نهالیست از عرق سلطنت و خلافت سر برکشیده و درجه در چمن ایالت و جلالت باالیده با سپاهی چون مواکب کواکب از دایرة تعداد بیرون و چون ۵  
 اقطار امطار از حد عدد افزون در معرض عرض آمدند و چون بمواجهه حضرة سلیمان مکانی رسیدند امیر شاه علی بیگ فرود آمده زانو زد و مراسم عرض قیام نموده و بندگی حضرة سلطانی او را بنوازش بیکران مخصوص داشت و ثنا و تحسین بسیار فرمود.
- ۱۰ و بعد از آن امیر اعظم اکرم دوحه شجره شهریاری و نهال باغ کامکاری **امیرحسین بیگ<sup>۲</sup>** بایندر بالشکری جرار از فیلان عرصه کارزار و فرزندگان رقعہ پیکار پیش آمده خود را بشرف عرض رسانیدند و در موضع معین جبهه اخلاص بر زمین اختصاص نهاد و زبان مراسم مدح و ثنا بگشاد و باستور [ ۱۵<sup>a</sup> ] مقرر اسبی مکمل پیشکش کشید و بانظار عنایت حضرة ۱۵  
 سلیمان مکانی مخصوص گشت.
- و بعد از آن امیر اعظم کامکار و نوئین اقدام بلند مقدار **ابابکر بیگ** که از مشرب عذب صدیق صاحب توفیق بنصیبی وافر و حظی کامل فایز شده در منصب امارت دیوان که خلافة سلطنت است بر دیگر امرا مرتبه تقدم یافته در شیوه خنجر گذاری<sup>۳</sup> و لشکر شکنی از رستم دستان دست برد نموده و بهنگام مسابقت در میدان شجاعت قصب‌السبق از شجعان نامدار ربوده، ۲۰  
 با فوجی آراسته از جوانان نو خاسته و گروهی چون چشم ستاره از حد عد بیرون و چون قطرات بحار از مرتبه قیاس افزون، جوانان رزم آزمای بر سمندهای باد پای و ترکان جنگجو بر کمیتهای تند خو با آیینی لایق و تجملی فایق بعرضگاه آمد و بلوازم و شرایط عرض کما ینبغی اقدام نمود و بمزید التفات حضرت امتیاز یافت.
- ۲۵ و بعد از آن امیر نامدار و نوئین کامکار **امیر بهلول بیگ** که بکمال

شجاعت مرسوم و بفرط شهامت موسوم است با لشکری انبوه و سپاهی در شکوه چون کوه پیش آمد و چون بمقابله انظار آفتاب آثار رسید برسم مقرر فرود آمده شرایط تعظیم و اجلال بجای آورد و زمین عبودیه بشفاة ادب مقبل گردانیده زبان بادعیه فایقه و اثیه لایقه کشود • حضرت سلطنت - پناهی او را بنوازش خسروانه مستوثق و سرتجی داشت •

- ۵ و در اثر او نوئین کامکار قدوه اسراء نامدار امیر سیدی قاسم بیک بآیینی که تا فلک آیین کواکب را بر گردون می بندد نظیر آن مشاهده نرفته با فوجی بیکران از شجعان و بهادران همه چون ماهیان زره پوش و چون نهنگان در جوش و خروش • ماهیانی که چون در بحر معرکه غوص کنند گوهر جانرا از اصداق قلوب اعادی [ ۱۵<sup>b</sup> ] بیرون آورند • نهنگانی که چون بر ساحل محاف جولان نمایند بیک حمله شیردلان هیجا را قلب شکافند •

## شعر

- جوانان شیر افکن جنگجو همه کرده چون شیر با جنگ خو  
 ۱۵ چو شمشیر سر تا قدم آهنین بعزم سما و بحزم زمین  
 و چون بمحل معهود رسیدند امیر مشارالیه چون آب که در قدم  
 سرو روان سر نهد و چون خاک که پیش آفتاب بر زمین افتد از باد پای آتش سا  
 فرود آمده سرخضوع بر زمین بخشوع نهاد و دعا و ثناء لایق ادا نمود •

## بیت

- ۲۰ که ای نور سپهر آفرینش چراغ افروز چشم اهل بینش  
 جهان تا هست باشی در جهان شاد جهان دایم ز فیض عدلت آباد  
 دیگر اسراء نامدار علی بیک اعمالو با غلبه مردان کار و مبارزان  
 عرصه کارزار با یرائی تمام بمعرض عرض آمد و لوازم و مراسم عرض  
 بجای آورد •

- ۲۵ وبعد از او امیر اعظم شاه قلی بیک عین الملک با سپاهی عظیم و اسباب  
 تمام خود را منظور نظر کیمیا خاصیت ساخته و همچنین سایر اسراء عظام

که در سول مرتب بودند فوجاً بعد فوج بترتیب مقرر خود را با یراق و اسباب و تجمل عظیم ملحوظ نظر کیمیا خاصیت میگردانیدند و چون زبان قلم در اداء حق اوصاف هر یک قاصر است و بنان بیان در اشاره باحصاء شمایل ایشان فاتر عنان قلم از صوب تفصیل بجانب اجمال معطوف ساختن

۵ اولی نمود • و عدد ایشان چنانچه در روز نایجه همایون مثبت است هفت هزار و سیصد و هفتاد بود، نوکر پنجهزار و هشتصد و دو، از آن جمله هزار و هفتصد و سی و یک پوشن دار و باقی ترکش بند و هزار و هفتصد و هشتاد و نهم قلغچی •

۱۰ و بعد از آن عساکر منقلای متوجه عرض گاه شدند • مقدم ایشان فاتحه مصحف فتح و فیروزی، وشاح سعادت و بهروزی [ ۱۶<sup>هـ</sup> ] ، غنچه گلشن عظمت و جلالت و نهال چمن ابهت و ایالت سلطان نورالدین الوند میرزا چون کوه آهن با جمعی بی کران از دلیران و بهادران همه چون جوهر تیغ در فولاد تعبیه شده و چون آتش در آهن سختی گشته • جوانانی که فلک پیر در دور خود کسی بنیرو و شجاعت ایشان ندیده، و جهان کهنسال

۱۵ بعمر خویش جیشی بان فر و شکوه نشنیده، چون خورشید که علم سفیده دم پیش آگند علم سفید بایندری پیش کرده پیش آمد و در محل سواجهه فرود آمده زانو زد و بلوازم خضوع و مراسم خشوع قیام نموده اسبی مکمل پیشکش کرد، جهان نوردی که بر شهاب ثاقب مسابقت جوید و چون برق خاطف میدان

۲۰ عرجه همایون را بیک هوی یوید، از غایت سیر چون باد در ابتداء جنبش از نظر مخفی گردد، و از فرط حدت چون آتش بر جای ندایستد، و هم تیز تک هر چند جهد آندند درو رسیدن نتواند، لاجرم در راه وصف جودت او باز ماند •

## بیت

۲۵ یکی باد رفتار سیاره سیر سبق برده در وقت رفتن زطیر  
حضرة سلطنت پناهی بعد از تقدیم سراسم شکر الهی آن نور حدیقه  
پادشاهی را بعواطف نامتناهی نوازش فرمود •

و بعد از آن امیر نامدار منصور بیک افشار با لشکری جرار و سپاهی  
بیشمار از دلیران شیر شکار پیدا شد و در مقابل حضرت سلطانی مراسم زمین-  
بوسی و ضراعت بجای آورده بدعای لایق و ثناء فایق قیام نمود.

بیت

۵ که ای چشم و چراغ اغل بپوش  
ز نورت قبه افلاک روشن  
سرگردن کشان شد خاک راهت  
سری را کز تو نبود حلقه در گوش  
[ ۱۶<sup>b</sup> ] تویی از فیض الطاف الهی  
جهان تا هست دارای جهان باش  
۱۰ حضرت سلطانی سلیمان مکانی او را بمیان التفات خسروانده سرافراز  
گردانید و ستایش فرمود.

و بر اثر او امیرین اعظمین حمزه بیک و منصور بیک با جمعی کثیر  
از سردان آثار و دلیران خنجر گذار<sup>۱</sup> بعرض گاه آمدند و برسوم ضرایع  
قیام نمودند.

۱۵

و از عقب ایشان امیر نامدار امیر سهراب بیک که حیت جلادت او  
داستان شجاعت رستم داستان را منسوخ ساخته با لشکری کثیرالعدد وافرالعدد  
برسم سعید ملحوظ نظر اکسیر تأثیر شد.

و بعد از آن امیر نامدار شجاعت شعار امیر احمد بیک و پیرمه‌ماد  
با آیینی تمام و لشکری فوق احصاء الکلام بعرضگاه آمدند و همچنین بترتیب  
مقرر هر یک از امراء شجاعت شعار با عساکر جلادت آثار بمعرض  
عرض آمدند.

و تماماً لشکر منتقلای پنجهزار و ششصد و شصت و دو نفر بودند. سد  
هزار و نهصد و چهل و شش نوکر، و نهصد و سی و دو پوشن دار، و سد  
هزار و چهارده ترکش بند و هزار و هفتصد و شانزده قلعچی.

۲۵

بعد از آن ایناقان<sup>۲</sup> و خواص حضرت متوجه بساط بوسی گشتند. مقدم

ایشان امیر بزرگوار عالیقدر اسمعیل مهردادار آصف شعار که نگین سلیمان در دست اقتدار اوست با لشکری بی‌شمار و انبوهی بسیار از صف شکنان جلالت آثار و بهادران شجاعت شعار در مواجهه حضرت سلطانی زانو زده بمراسم خاکبوسی قیام نمود و اسبی مکمل - که تا جناح الفرس در آسمان بر آخر مجره بسته‌اند جهانگردی هامون نوردی بان شکل و شمایل در زمان پیدا نشده - برسم پیشکش گذرانید.

و بر تلو او اسیرین کبیرین امیر هدایه الله بیک و امیر عنایه الله بیک که تا فرقدان بر چرخ مینو در مسند [۱۷<sup>۱</sup>] رفعت و علو متمکن اند دو برادر به این فر و شکوه در عرصه زمین بر مسند جاه و حشمت نشسته ، و تا توأسان در آسمان از ادیب عطار در تعلم دقایق و لطایف سخنوری بی‌نماید دو جوان باین استعداد و سخندانی در بسیط هامون پیدا نشده ، با فوجی آراسته و لشکری پیراسته در محل مقرر زانو زده زمین عبودیه بلب ادب مقبل گردانیدند و طوطی زبان را بدعا و ثناء حضرت سلطانی گویا ساختند .

## شعر

۱۵ که ای شاه دین دار عالم پناه  
بحق بر شهان جهان پادشاه  
سزاوار تخت سلیمان تویی  
شهان جمله جسمند و جانشان تویی  
تویی وارث ملک بایندری  
نموداری از کسری و قیصری  
چه گفتم ، تویی میوه باغشان  
دهد میوه آری ز اصلش نشان  
بصورت شجر باشد اصل ثمر  
ولمی عکس گویند اهل نظر  
که تا باغبان میوه نارد بدل  
کجا می‌نهد شاخ در آب و گل  
نخستین فطره پسین شمار  
تویی ، خویشش را بازی مدار  
سر سروران خاک راه تو باد  
فراز فلک تکیه گاه تو باد

بعد از آن امیر و شهریار اعظم ملاذ اصحاب السیف و ارباب القلم اخی شهاب الدین شهریار که در جوده ذهن و حده طبع و کرم ذاتی و مکارم اخلاقی مشهور بر آفاق است باجمعی کثیر و جمعی غفیر از مردان دلاور و دلیران لشکر: یکصد و ده سوار ، پوشن پوش سی نفر ، ترکش بند و قلغچی چهل نفر بمعرض

عرض آمد و مراسم نیکو بندگی<sup>۱</sup> بتقدیم رسانید و بافانین نوازش پادشاهانند و عنایات خسروانه ممتاز و سر افراز گشت و زبان بدعا و ثنا گشاد.

شعر

کدای ز رایت سلک و دین در نازش و در پرورش<sup>۲</sup>

- ۵ وی شهنشاہ فریدون فر اسکندر منش  
[۱۷<sup>b</sup>] از نهب خنجر کینه گزارت روز و شب  
از درون سنگ و آهن آب و آتش مرتعش  
بر سر آمد گوهر تیغ تو در روز نبرد  
بر سر آید هر کرا زان دست باشد پرورش  
۱۰ فیض لطفت سانعست از فی ز تاب هیبت  
ممچو مه بگداختی اجزای خورشید از تبش  
بعد از آن امیر شیخ احمد ماماش بیک<sup>۳</sup> و دیگر آقا علی بیک و  
محمد ولد میر عزیز بیک | ب : شیرہ جی و قرا محمد شیرہ جی و حمزہ  
جالغ اغلی بیک | و حسین بیک و اولاد نظام بیک و دیگر ایناقان<sup>۴</sup> و  
۱۵ مخصوصان کہ قلم سست قدم از تعداد اسامی ایشان و تذکار عرض  
اوصاف و شمایل هر یک عاجزست بدستور معهود بمحل رسیدند و عدد ایشان  
چنانچه در دفتر تواچی ثبت است ششہزار و ہفتصد و چہارده نفر بودند،  
دئیران جنگی سه ہزار و ہفتصد و شانزده: از آنجملہ پانصد و ہشتاد و سد  
پوشن پوش، و دو ہزار و نہصد و بیست و ہشت ترکش بند، و قلغچی  
سه ہزار و نود و ہشت.
- ۲۰ بعد از آن صدر عالی قدر کہ صدر این مقالہ بزیور بعض القاب شریفش  
مزمین گشته بموافقت اعیان دولت سلازمان خود را صد نفر سپاہی ترکش بند  
کہ در وقت کار ترکش از جوزا بر بایند و باقدام جرأت بر فراز حصار  
گنبد گردون بر آیند، و صد نفر قلغچی بمعرض عرض رسانید و بطریق معهود  
۲۵ جهان نوردی کہ بوقت پویہ بیک نظر بگرد کرد آن نتوان رسید برسم پیشکش

۱ - ب : نیکو گوئی ۲ - الف : دربارش و پرورش ، ب : دریوشند اندر روش

۳ - ج : امیر شیخ احمد و قرا محمد شیرہ جی ۴ - ب : ایناقیان



گذرانید و بزبان تضرع و ابتهال از حضرة ذی الجلال مزید جاه و حشمت  
بندگی حضرة سلطانی سلیمان مکانی طلبیده حضرة سلطنت پناهی اورا بمزیدنوازش  
سرافراز ساخت و بمراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه بنواخت♦

و بر تلو او مولانا اعظم جمع فنون الفضایل و مکارم الشیم **مولانا  
کمال الدین عبدالرزاق طبیب** که در اصلاح مزاج و سزاوالت علاج  
یدیضا و خاصیت انفاس عیسی نموده و بفرط دکنا و جامعیت اطراف فضایل  
۵ و [۱۸] اصناف شمایل از اقران مستثنی و ممتاز آمده و از یمن قبول  
حضرة سلیمان مکانی بحظی وافر و نصیبی متکاثرفایز شده بمراسم موقوف  
عرض قیام نمود و پنجاه نفر ترکش بند و قلغچی بمحل عرض رسانید♦

بعد از آن وزراء و صواحب با نواکر و عساکر خود بعرضگاه آمدند:

اولا آصف دوران مقتدای وزراء زمان خلف صنادید و اعیان شاه

۱۰ **عماد الدین سلمان** که بعلو نسب و سمو حسب از اکابر روزگار مستثنی

و ممتازست و رای خرده دانش در مضایق اسور و مصالح جمهور کالشمس  
تمیط غیاهب الیدیجور بلوامع النور با صد و هشتاد نفر ملازمان بموقف عرض  
آمد: از آن جمله صد و چهل نفر ترکش بند و باقی قلغچی، و بمراسم عرض  
قیام نموده پیشکش مقرر کشید و مراسم ثنا گستری بجای آورد♦ حضرة

۱۵ سلطنت پناهی او را بمزید التفات و نوازش خسروانه بنواخت♦

بعد از آن صاحب دیوان عمده وزراء دوران **خواجه کمال الدین علی**

که در کفایت و کاردانی گوی از میدان ربوده، و در تحصیل مداخل و  
ضبط ابواب المال یدیضا نموده، لاجرم زمانه عنان معظمت اسور بکف  
کفایة او داده، و زمام اقتدار در قبضه اختیار او نهاده با چهل و چنار

۲۰ ترکش بند و پنجاه و هشت قلغچی خود را منظور نظر خورشید اثر گردانید

و بمراسم خاکبوسی و دعاگویی دولت ابد پیوند قیام نمود♦

و بر تلو او صاحب اعظم **خواجه معز الدین محمد فصیح** که در راست

قلمی آیه و در کم طمعى بغایة است باشصت و هشت ترکش بند و بیست

و شش قلغچی متوجه شد و بمراسم این موقوف قیام نمود♦

۲۵ و بعد از آن دوحه شجره اصالت و ذروه اصداف جلالت **شاه شرف الدین**

محمود جان که خلعت نسب عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته، در عنفوان شباب بر دقایق [ ۱۸<sup>b</sup> ] علوم و حقایق آن اطلاع یافته ذهن نقادش در ریاض ریاضیات که نزهتگاه اذکیاست خیمه تمکین زده و طبع وقادش از ازهار اصول و فروع آن فن دامن و آستین بر ساخته با شصت و هشت نفر- پنجاه ترکش بند و هشتمه قلغچی- متوجه شد و بمراسم موقف همایون قیام نموده بنظر عنایة و التفات بی غایت ملحوظ گشت ♦

- ۵ و از عقب او صاحب اعظم نتیجه اعظم الوزراء فی الاسم امیر علاءالدین مطهر که مقالید مصالح مملکت در نظر کفایة اوست و نظم مصالح انام مفوض بکیاست و درایت او با شصت نفر- بیست ترکش بند و چهل قلغچی- متوجه شد ♦ و بر اثر او جلایی سیف الدین منتشا که منشاء او از دودمان علم و فضل است و درین ولا داروغگی بلده طیبه کازرون مفوض باو بود با ۱۰ با دو بیست و چهل نفر- سی و هشت نفر پوشن پوش، و چهل نفر ترکش بند، و صد و پنجاه و شش قلغچی- بمعرض عرض آمد ♦

و بعد از آن امیر و صاحب اعظم انسب الصواحب فی الاسم امیر کمال الدین یحیی با چهل و هشت نفر- بیست و شش ترکش بند و بیست و دو قلغچی- بنظر عالی مشرف گشت ♦

- ۱۵ و از عقب او نویسندگان و اهل قلم سیصد و شصت نفر بترتیب مقرر بمحل عرض رسیدند ♦
- بعد از آن رای جهان آرای بندگی حضرت سلیمان مکانی پرتو التفات بر استعراض نوکران خاصه انداخت و از نوکران سه هزار و دو بیست و سی نفر در نظر آمد؛ از آنجمله: هشتاد و ده پوش دار و باقی ترکش بند، و از یساولان صد و هشتاد و هشت، و از بکاوان دو بیست و چهل و چهار، و قوشجیان هشتاد و شش، و پارسجیان بیست و هشت، و پیادگان سیصد و هشتاد و هشت، و عزبان صد و هشتاد و چهار، و نقاره چیان پنجاه، و رکابداران سی و چهار، و یاسجیان سی و هفت، و مشعله [ ۱۹<sup>a</sup> ] داران بیست و شش، و فیوج بیست و هشت، و عمله مطبح همایون هفتاد و دو، و فراشان صد و ده، و ملازمان طویله صد و شصت و هشت، و شبانان و شیربانان چهل و شش، و عمله کتب خانه همایون پنجاه و هشت، اهل طرب نود و هشت.
- ۲۵

جارجیان و توقیچیان پنجاه و شش، صناع هشتاد و شش، ایساغچیان سی و شش، و اسراء کرد نیز در آن میان سیصد و چهل نفر در معرض عرض آمدند، و قایدان سول سیصد و پنجاه، و مستحفظان قلاع و شوراع و چهار صد و نود و چهار \*

- ۵ القصه از آن وقت باز که کواکبه سلطان نیمروز از سرحد مشرق متوجه عرضگاه صحرا فوق الارض شد تا آن هنگام که از آثار عساگر انوار جز کفتاول (کذا) بقایا شفق بر سطح افق نمازند بدینسان لشکری بی کران چون قطار ایام و لیالی متعاقب و متوالی فوجاً بعد فوج و حزباً بعد از حزب بترتیب میگذشتند، و هنوز نصفی تمام نشده بود که رای عالم آرای حضرت سلیمان
- ۱۰ مکانی چنان اقتضا نمود که آن شب با بخت بلند خویش همنشینی نموده در بیداری موافقت فرمایید و سر پهلین فرود نیامد تا آنزمان که بقایای عساگر بشرف عرض مشرف گردند \* اسر عالی صادر شد که مشاعل و شموع برافروزند، چنانچه از کثرت مشاعل و شموع و لمعات پرتو اسلحه و دروع زمین از آسمان روشن تر بود، بلکه آسمان از زمین استفاضه انوار
- ۱۵ مینمود؛ چه آفتاب اوج سلطنت از برج اقبال طالع بود و کواکب عساگر منصوره از مدارج جاه و جلال لامع \* باری بهمین طریق عساگر گردون مآثر قشون قشون بعرض گاه می آمدند و بمواجب و ظایف و آداب این مقام قیام و اقدام مینمودند تا به آن وقت که کواکب را از غایبه تمادی [ ۱۹<sup>b</sup> ] شب آثار خواب در چشم ظاهر شد و نوبتی روزگار از عمود صبح مضراب بر طبل فلک زد تمامت اشکر بشرف عرض مشرف شده بود \* آنگاه نوبتی سلطانی صدای کوس شاهی در گنبد مینایی سپهر انداخت و حضرة سلطنت پناهی بعد از اقامه فریضه صبح یک لحظه با خویش پرداخت و یک لمحّه نرگس دیده حقیقت دیده را بخواب استراحت مکحل ساخت \*

بیت

خود اندر خواب و پاس ملک و تخت

۲۵

حواله کرده بر بیداری بخت

## صفت روز سوم عرض

باساک کشیدن عساکر کواکب مآثر بر سر راه حضرت سلیمان مکانی

- بامداد دیگر بهنگام آنکه شاه عالم پناه خورشید جوشن درخشنده شعاع در پوتید و بر کره توسن سپهر سوار شده در میدان گیتی بجولانگاه آمد و لشکر آق قویلو (کذا) انوار درفضاء هواگرد او برآمدند حضرت سلیمان مکانی ۵ امر عالی فرمود که تمامت مردم که مفصلاً بشرف عرض مشرف شده‌اند از سادات عظام و قضاة اسلام و ائمه کرام اعلام و مشایخ و موالی و اعیان و اهالی و سایر عساکر گردون مآثر با آیینها و تجملات سوار شوند و در صحرا یاساک کشیده، هر جوق در محلی لایق بترتیبی موافق که تواچی مقرر نماید بایستند تا حضرت سلطانی دیگر بار آفتاب وار هر طایفه را بنظر ۱۰ التفات مشرف فرماید • ملازمان دیوان صدارت، اخبار ارباب عمایم نمودند و تواچیان جار بعساکر منصوره رسانیدند و هریک از محل خود بآیین و تمکین سوار شدند و رایات منصوره بر سنجوق عیوق افراخته از غریو کوس و کور که گوش ساکنان افلاک را کر ساختند •
- ۱۵ یکی روز خرمتر از نوبهار گزیده ترین روزی از روزگار [۱۰<sup>۲</sup>] همه صف کشیده دلیران کین گرفته کران تا کران زمین علمها بر افلاک افراخته دلیران همه سون انداخته حضرت سلیمان مکانی درخ داودی پوشیده از خود مصقول سایه بر آفتاب انداخته و چون شهاب ثاقب رمح آتش بار بعیوق بر افراخته، گفتی خودش بر سر خود اکللیست که منزل خورشید شده یا خورشیدی به ۲۰ برج اسد رسیده، بلکه هاله نه بطریق معتاد آفتابرا احاطه نموده اگر چه فلک کواکب را احاطه کند برعکس آن کواکب روشن چشمهای جوشن آن سپهر عظمت و اقبال را احاطه نموده درخش از مشاهده آن طلعت فرح- فزا نرگس و از سر تا پا دیده گردیده سلیمان وار بر تندباد باره جهان پیمایی سوار یکرانی که بر وهم دور اندیش مسابقت نماید و بر برق خاطف مسارعت ۱۵ جوید با جمعی از خلص اعیان در میان آن میدان جولان میفرمود و تمامت عساکر دایره کردار گرد آن مرکز پادشاهی و محیط انوار الهی برآمده بودند

- ماهجه چتر خورشید شعاع از کیوان گذشته و سنجق سپهر ارتفاع از آسمان تجاوز نموده از تراکم غبار راه نزول بر اشعه خورشید بحیثی بسته شد که اگر نه بوارق اسنه آبدار و شوارق سیوف گهربار بودی باصره باریک بینان را ابصار سیسر نگشتی، بلکه اگر نه پرتو اشعه آفتاب جمال سلطانی ظل سبحانی بودی از تصادم ظلمات همگان را راد برون شد نبودی، لمعه درفش کیانی که در مذاق دشمن زهر سماتست چون آب حیوة از خلال ظلمات درخشان بود. و عکس برگستوان خسروانی بر مثال کواکب ثواقب در درختاوس گیاهب رخشان. مواکب کواکب شعار از کثرت اثاره غبار خورشید و سیاره را از ترتیب عالم ارضی معزول ساخته صحن گیتی [۴۰<sup>b</sup>] را از انوار لمعات قراضب واسنه و دروع فروغ هر چه تمامتر داده بودند و از لطایف اوضاع و رغایب احوال که در آن روز همایون دست داده بود آنکه بحسب قواعد علم نجوم نیر اصغر با سعد اکبر مقارنه داشت و طبع وقاد و ذهن نقاد حضرت سلطانی ظل سبحانی خلیل الرحمانی را که آینه چهره انوار غیب و گنجینه اسرار معارف لاریب است این خیال بدیع روی نمود که همانا چون درین روز غرایب ارضی و نوادر عالم سفلی بیش از عجایب سماوی بود ساکنان افلاک از دریچهای درجات فلک برسم نظارگی ازدحام نموده با بکدیگر مقارن شده اند. و الحق این خیال دقیق و این تصرف بدیع از تلقین ملهم قدسی و القاء سرورش انسی تواند بود، چه بی شائبه تکلف مثل این معنی رشیق و شبه این نکته دقیق درقصاید و رسایل سخنوران جهان و هنر پروران دوران که بنظر رسیده ندیده و نه نیز از کسی شنیده.

## بیت

- زهی بر ضمیر منیرت عیان همه سر غیب از ازل تا ابد  
 ندیده بدین عقل و روشندلی سپهر کهن سال در دور خود
- اللهم خلد ظلال معدلته و رافته علی بسط الارضین و ابدانوار سلطنته و خلافته علی قاطبة المسلمین و اجعل رایاته مرفوعة فوق قبة الخضراء و احکامه نافذة فی جمیع اصقاع الغبراء بحق محمد عین اعیان الانسان و آله و صحبه اصحاب الشهود و الاعیان •

### خلاصه عرض

درخاتمه متن، مناسب دیده شد که ترتیب عرض سپاه بصورت خلاصه و روشن تنظیم و در ذیل آورده شود.

### روز اول:

- ( ۱ ) سادات ، علماء ، ائمه اسلام
- ( ۲ ) خلقای کبیره و مرشدیه ( مقصود متصوفه معتقد به ابن خفیف شیرازی مشهور به شیخ کبیر و شیخ ابواسحاق کازرونی مشهور به شیخ مرشد میباشد )
- ( ۳ ) درویشان احمدی

### روز دوم:

#### I - ساغ

( جمعاً ۹۱۵۰ نفر ، ۲۳۹۲ پوشن دار + ۳۷۵۲ ترکش بند + ۳۹۰۰ قلنجی )

- ( ۱ ) سلطان علی میرزا
- ( ۲ ) امیر مظفرالدین منصور بیک پرناک
- ( ۳ ) امیر منصور سهراب بیک
- ( ۴ ) امیر نور علی بیک
- ( ۵ ) سلطان احمد بیک جولان
- ( ۶ ) سیدی علی بیک و شاه علی بیک پرناک

#### II - سول

( جمعاً ۷۳۷۰ نفر : ۵۸۰۲ نوکر + ۱۷۳۱ پوشن دار + ۱۷۱۸ قلنجی + باقی ترکش بند )

- ( ۱ ) امیر محمود بیک بافرزندش امیر شاه علی بیک
- ( ۲ ) امیر حسین بیک بایندر
- ( ۳ ) ابابکر بیک
- ( ۴ ) امیر بهلول بیک
- ( ۵ ) امیر سیدی قاسم بیک
- ( ۶ ) علی بیک اغمالو
- ( ۷ ) شاه قلی بیک عین الملک

#### III - منقلای

( جمعاً ۵۶۶۲ نفر : ۳۹۴۶ نوکر + ۹۳۲ پوشن دار + ۳۰۱۴ ترکش بند + ۱۷۱۶ قلنجی )

- ( ١ ) سلطان نورالدین الوند میرزا
- ( ٢ ) منصور بیک افشار
- ( ٣ ) حمزه بیک و منصور بیک
- ( ٤ ) امیر سهراب بیک
- ( ٥ ) امیر احمد بیک و پیرمه‌ماد

#### IV- ایناقان و خواص

(جمعاً ٦٧١٤ نفر: دلیران جنگی ٣٧١٦ ، از آن جمله ٥٨٣ پوشن پوش ، ٢٩٢٨ ترکش بند و ٨٠٠ قلفچی)

- ( ١ ) اسمعیل مهردار
- ( ٢ ) امیر هدایه الله بیک و امیر عنایه الله بیک
- ( ٣ ) اخی شهاب الدین شهریار
- ( ٤ ) امیر شیخ احمد ماماش بیک
- ( ٥ ) آقا علی بیک
- ( ٦ ) محمد ولد میر عزیز بیک شیرجه‌چی
- ( ٧ ) قرا محمد شیرجه‌چی
- ( ٨ ) حمزه جالغ اغلی بیک
- ( ٩ ) حسین بیک
- ( ١٠ ) اولاد نظام بیک

#### V - . . . . .

- ( ١ ) صدر عالیقدر مولانا علاء الدین بی‌هقی ( با ١٠٠٠ نفر ترکش بند و ١٠٠٠ نفر قلفچی )
- ( ٢ ) مولانا کمال الدین عبدالرزاق طبیب ( با ٥٠٠ نفر ترکش بند و قلفچی )
- ( ٣ ) شاه عماد الدین سلمان ( وزیر ) ( با ١٤٠٠ نفر ترکش بند و قلفچی )
- ( ٤ ) خواجه کمال الدین علی ( صاحب دیوان ) ( با ٤٤٠ ترکش بند و ٥٨٠ قلفچی )
- ( ٥ ) خواجه معز الدین محمد فصیح ( با ٦٨ ترکش بند و ٢٦ قلفچی )
- ( ٦ ) شاه شرف الدین محمود جان ( با ٦٨ نفر : ٥٠ ترکش بند و ١٨ قلفچی )

( ۷ ) اعیر علاء الدین مطهر

( با ۶۰ نفر: ۲۰ ترکش بند و ۴۰ قلنجی )

( ۸ ) جلیبی سیف الدین منتشا ، داروغه کازرون

( با ۲۴۰ نفر، ۳۸ نفر پوشش پوش و ۴۰ ترکش بند و ۱۵۰ قلنجی )

( ۹ ) امیر کمال الدین بحیبی ( از صواحب )

( با ۴۸ نفر: ۲۶ ترکش بند و ۲۲ قلنجی )

( ۱۰ ) نویسندگان و اهل قلم ( ۳۶۰ نفر )

## VI - نوکران خاصه

( جمعاً ۳۲۳۰ نفر )

( ۱ ) پوش دار ۸۱۰ نفر

( ۲ ) ترکش بند

( ۳ ) یساولان ۱۸۸ نفر

( ۴ ) بکاولان ۲۴۴ نفر

( ۵ ) قوشچیان ۸۶ نفر

( ۶ ) پارسچیان ۲۶ نفر

( ۷ ) پیادگان ۳۸۸ نفر

( ۸ ) عزبان ۱۸۴ نفر

( ۹ ) تقارمچیان ۵۰ نفر

( ۱۰ ) رکابداران ۳۴ نفر

( ۱۱ ) یامچیان ۳۷ نفر

( ۱۲ ) مشعله داران ۲۶ نفر

( ۱۳ ) فیوج ( جمع فیج = پیک ) ۲۸ نفر

( ۱۴ ) عمله مطبخ همایون ۷۲ نفر

( ۱۵ ) فراشان ۱۱۰ نفر

( ۱۶ ) ملازمان طویله ۱۸۸ نفر

( ۱۷ ) شبانان {

( ۱۸ ) شیربانان { ۴۶ نفر

( ۱۹ ) عمله کتبخانه همایون ۵۸ نفر

( ۲۰ ) اهل طرب ۹۸ نفر



- ( ٢١ ) جارچیان } ٥٦ نفر  
 ( ٢٢ ) توقچیان }  
 ( ٢٣ ) صناع ٨٦٠ نفر  
 ( ٢٤ ) اباغچیان ٣٦ نفر  
 ( ٢٥ ) امراء کرد ٣٤٠ نفر  
 ( ٢٦ ) قایدان سول ٣٥٠ نفر  
 ( ٢٧ ) مستحفظان قلاع وشوارع ٤٩٤ نفر.

### روز سوم :

در این روز همه کسانی که یاد شدند در صحرای یاساک می کشند تا اوزون حسن از کنار آنان میگذرد و همگان شادمانی می کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی